

## سیمای امام حسین (ع) در مثنوی مولوی

### چکیده

با تأمل و تعمق در مضامین مثنوی این نکته روشن می‌گردد که: «در عمق افکار و عقاید مولوی و گفته‌های او، جنبه‌ای از هواخواهی علی (ع) و خاندان پیغمبر اکرم (ص) وجود دارد که می‌توان آن را با اساس و پایه اصلی تشیع به معنی عام کلمه، که مرادف با دوستی و معرفت حقیقی اسلام به مقام و منزلت امام علی (ع) و اهل بیت عصمت... اجمعین است، تطبیق کرد.»<sup>(۱)</sup> تا جایی که ضمن اظهار ارادت به خاندان عصمت و طهارت، دشمنی با این خاندان را در حد کفر و ارتداد می‌شمارد. هم چنین از سوی دیگر چنان که همگان نیز بر این نکته واقفند، مثنوی مولانا مشحون از تأثیرپذیری‌های گوناگون از قرآن و احادیث است و تجلی قرآن و حدیث در این اثر جاودان به اوج خود می‌رسد و این بهره‌گیری و اثرپذیری علاوه بر این که نشانه‌ی دانشمندی و روشن‌فکری شاعر شمرده می‌شود، قداست و حرمت خاصی نیز به سروده او بخشیده است و به همین جهت سخن او را

برای مردمی که به قرآن و حدیث به دیده‌ی حرمت می‌نگرند،  
ارجمندتر و پذیرفتنی‌تر ساخته است.

و از این میان با توجه به موضوع بحث ما بهره‌گیری‌ها و  
اثرپذیری‌ها از کلام نورانی حضرت امام حسین (ع) را که در این  
کتاب بزرگ تجلی یافته است، باز می‌نمایم.

## واژه‌های کلیدی:

خارجی- گوشوار- گوش- شهادت

«مضامین موجود در مثنوی صریحاً بیانگر این مطلب است که مولوی، امام علی (ع) را بر  
همه‌ی افراد مسلمین ترجیح می‌داده است»؛<sup>(۲)</sup> و از این رو، این شخصیت بی‌نظیر را با جان و دل  
سنوده و نهایت اخلاص و تکریم خود را به این پیشوای بزرگ متقین و فرزندان بزرگوارش نشان  
داده است؛ تا جایی که می‌توان گفت نسبت به هیچ یک از افراد مسلمین این گونه محبت و گرایش  
نداشته است، برای نمونه در دفتر دوم یک جاز «سبطین» یعنی امام حسن (ع) و امام حسین (ع)  
یاد می‌کند و آنها را گوشوار عرش ربّانی می‌خواند:

چون ز رویش مصطفی شد درفشان گشت او شیر خدا در مرج جان  
چون که سبطین از سرش واقف بدند گوشوار عرش ربّانی شدند  
آن یکی از زهر جان کرده نثار و آن سرافکنده به راهش مست وار<sup>(۳)</sup>

«یعنی از نور علی (ع) دو سبط آشکار شد که دو دُر گران بها و دو گوشواره‌ی عرش (نیروی عالی  
هستی) گشتند.

یکی از این دو سبط، حضرت امام حسن (ع) با زهری که معاویه آماده کرد، جان در راه جانان از  
دست داد و دیگری حضرت حسین بن علی (ع)، سر به راه جانان افکند»<sup>(۴)</sup>

موارد دیگری در مثنوی بزرگ مولانا وجود دارد که از عمق افکار مولوی گواهی می‌دهد و  
ضمن اظهار ارادت به خاندان عصمت و طهارت، دشمنی با این خاندان را در حد کفر و ارتداد

می‌شمارد.

وی در داستان باغبان و تنها کردن صوفی و فقیه و علوی که در دفتر دوم مثنوی آمده می‌گوید:

با شریف آن کرد آن دون از کجی      که کند با آل یاسین خارجی  
تا چه کین دارند دایم دیو و غول      چون یزید و شمر با آل رسول

و چنان که مشهود است، مولانا خارجی را کسی می‌داند که خلافت پیامبر (ص) را حق الهی خاندان او نمی‌داند و یزید و شمر را غولان و دیوانی می‌نامد که همواره در هر زمان با آل رسول (ص) کینه می‌ورزند.

مولانا در دیوان شمس نیز درباره‌ی حقانیت امام علی (ع) می‌گوید:

دل است همچو حسین و فراق همچون یزید      شهید گشته دو صدره به دشت کربلا  
شهید گشته به ظاهر، حیات گشته به غیب      اسیر در نظر خصم و خسروی بخلا<sup>(۵)</sup>

«به عقیده‌ی مولوی، حسین مرکز حقیقت است و این یزید است که ناحق است و مراد از لفظ فراق این است که یزید، فرسنگ‌ها از حقیقت دور است... شهادت حسین در دیدگاه دشمنان اسلام و فرمانروایان بخیل و ناحق نوعی اسارت است، اما در حقیقت آن بزرگوار به زندگی ابدی واصل گشته است.»<sup>(۶)</sup>

«در بیتی از فرط علاقه به امام حسین (ع) می‌گوید: در روز عاشورا روزه بگیر، برای این که در آن روز امام حسین (ع) را بالب تشنه و گرسنه شهید کردند، اگر آرزوی زیارت کربلا را داری.

شسه می‌گیر روز عاشورا      تو نتانی به کربلا بودن<sup>(۷)</sup>

در دفتر ششم هم در یک جا کلمه‌ی «گوش‌وار» را کنایه از همان «سبط پیامبر» آورده است، در داستان آن کس که در روز عاشورا به شهر حلب وارد شد و چون عزاداری شیعیان را دید، پرسید که این غوغا و هیاهو را چه سبب است، به او جواب دادند:

روز عاشورا نمی‌دانی که هست      ماتم جانی که از قرنی به است  
پیش مؤمن کی بود این قصه خوار      قدر عشق گوش، عشق گوش‌وار  
پیش مؤمن ماتم آن پاک روح      شهره‌تر باشد ز صد طوفان نوح

«مگر نمی‌دانی که روز عاشورا، روز عزای جانی است که به تنهایی از مردم یک قرن برتر و بهتر است.

مگر ممکن است که این اندوه در نظر مؤمن حقیر و خوار باشد؟ عشق گوش‌واره به اندازه‌ی عشق گوش است، یعنی همان طور که انسان گوش را دوست دارد، گوشواره را نیز دوست دارد. گوش در اینجا کنایه از امام حسین (ع) است و منظور این است که هر کس پیامبر را دوست دارد، باید امام حسین (ع) را نیز دوست داشته باشد، چرا که حسین بن علی (ع) نواده و جگر گوشه‌ی پیامبر (ص) است»<sup>(۸)</sup>

ذکر این نکته نیز در این جا لازم است که خواننده به هنگام مطالعه‌ی این داستان ممکن است «تصوّر نماید که مولوی در این بیت مخالف عزای عاشورا است، قطعاً چنین نیست. عمق گفته‌های مولانا حاکی از این است که باید روش حسینی را برای خود سرمشق قرار داد، چون آنان در حقیقت پادشاهان دین هستند، رفتن آن حضرت از دار دنیا که به منزله‌ی گسستن زنجیر حوادث طبیعت است موجب شادی وجدان است نه اندوه و ماتم... آنان از این سرای فانی به سرای ابدی پا گذاشته‌اند و در حقیقت اگر تو هشیار باشی، دوران مُلکت و سروری آنان با شهادتشان شروع شده است و اگر از آگاهی و هشیاری محرومی، بروگریه بر حال خود کن که کار تو نشان می‌دهد که منکر انتقال روح به ابدیت و آستانه‌ی محشری»<sup>(۹)</sup>.

هم چنین از سوی دیگر چنان که همگان نیز بر این نکته واقفند، مثنوی مولانا مشحون از تأثیرپذیری‌های گوناگون از قرآن و احادیث است و تجلی قرآن و حدیث در این اثر جاودان به اوج خود می‌رسد و این بهره‌گیری و اثرپذیری علاوه بر این که نشانه‌ی دانشمندی و روشن‌فکری شاعر شمرده می‌شود، قداست و حرمت خاصی نیز به سروده‌ی او بخشیده است و به همین جهت سخن او را برای مردمی که به قرآن و حدیث به دیده‌ی حرمت می‌نگرند، ارجمندتر و پذیرفتنی‌تر ساخته است. و از این میان با توجه به موضوع بحث ما بهره‌گیری‌ها و اثرپذیری‌ها از کلام نورانی حضرت امام حسین (ع) را که در این کتاب بزرگ تجلی یافته است، باز می‌نماییم:

تو که ز اصرلاب دیده بنگری در جهان دیدن یقین بس قاصری

تا به گفتگوی بیداری دری تو زگفت خواب، بویی کی بری

مثنوی- دفتر اول- ب ۵۶۹

خوی کن بی شیشه دیدن نور را تا چو شیشه بشکند نبود عمی

مثنوی- دفتر ۵- ب- ۹۹۱

هر سه بیت الهام گونه‌هایی است از سخن امام حسین (ع) در دعای عرفه:

«الهی ترددی فی الاثار یوجب بعدالمزار».

خداوند! توجهم به نمودهای ظاهری جهان، مرا از دیدارت دور داشته است.

مثنوی- زمانی- دفتر اول- ص ۲۱۵

رو سپس کردم بدان محض کرم سوی فعل خویش می‌نگرم

سوی آن امید کردم روی خویش که وجودم داده‌ای از پیش پیش

مثنوی- دفتر ۵- ب- ۱۸۴۲-۱۸۴۱

منگر اندر ما، مکن در ما نظر اندر اکرام و سخای خود نگر

مثنوی- دفتر اول- ب ۲۲۶

«الهام گرفته از نیایش امام حسین (ع) در دعای عرفه:

«الهی کم من طاعة بنیتها و حالة شیدتها هدم اعتمادی علیها عدلک بل اقالنی منها فضلک».

معبود! چه بسا طاعتی که به جا آرم و به حضور قلب رسم ولی همین که به دادگری تو نظر

کنم، یک‌سره همه‌ی آن طاعات را پوچ و بی‌ارزش یابم و حتی وقتی به فضل و احسانت درنگرم باز

نتوانم بر طاعات خود اعتماد ورزید. مثنوی- زمانی- دفتر اول- ص ۲۲۶

چون که دید دوست نبود، کور به دوست کو باقی نباشد، دور به

مثنوی- دفتر اول- ب ۱۴۰۷

دیده کو نبود ز وصلش در فره آن چنان دیده سپید و کور به (۱۰)

مثنوی- دفتر ۶- ب ۴۱۷۰

ترجمه واری است از این سخن امام حسین (ع) در دعای عرفه:

«عمیت عین لاتراک».

کور باد چشمی که تو را نبیند. (مثنوی- زمانی- دفتر اول- ص ۴۵۵-۴۵۶)

شکر طوفان را کتون بگماشتی واسطه‌ی اطلال را برداشتی

مثنوی- دفتر سوم- ب ۱۳۴۷

آب دیده‌ی او چو دیده‌ی او بود دیده‌ی نادیده، دیده‌ی کی شود<sup>(۱۱)</sup>

مثنوی- دفتر پنجم- ب ۱۳۰۹

مولانا از قول حضرت نوح می‌گوید: خدا را شکر که اکنون طوفان قهر و عذاب خود را فرستادی و آن ویرانه‌ها را که واسطه‌ی من و تو بودند از میان برداشتی و اینک بی‌پرده و حجاب با تو حرف می‌زنم.

امام حسین(ع) نیز در دعای عرفه می‌فرماید:

معبودا! اندیشه در نمودهای جهان هستی، مرا از دیدارت دور کند، پس مرا به خدمتی توفیق ده که بدان به تو وصل شوم، چگونه می‌توان با چیزی که خود ذاتاً به تو نیازمند و فقیر است، به سوی تو راه یافت، آیا غیر تو از تو نمایان تر است که بدو آشکار شوی؟ تو چه وقت غایب بوده‌ای که برای یافتن نیاز به دلیلی باشد؟ تو چه وقت دور بوده‌ای که نمودهای جهان مرا به تو رساند.

مثنوی- زمانی- دفتر سوم- ص ۲۲۷

من نخواهم عشوه‌ی هجران شنود آزمودم چند خواهی آزمود

مثنوی- دفتر ششم- ۶۰۸

حضرت سیدالشهدا در بخشی از دعای عرفه می‌فرماید:

«متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت حتی تکون الاثار هی التی توصل الیک؟ عمیت عین لا تراک علیها».

تو چه وقت غایب بوده‌ای که برای یافتن نیاز به دلیلی باشد و تو چه وقت دور بوده‌ای که نمودهای جهان، مرا به تو رسانند، کور باد چشمی که نظارت تو را بر خود نبیند.

مثنوی- زمانی- دفتر ششم- ص ۱۸۶

## بسی نشوینتها

- ۱- مولوی ناعه جلال الدین همایی، مؤسسه نشر هما، جلد دوم، چاپ ششم ۱۳۶۶، صص ۵۱-۵۲
- ۲- شرح مثنوی محمد تقی جعفری، جلد ۲، ص ۴۶۲
- ۳- معارفی از تشیع در مثنوی، قدرت صولتی، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۲۵۵
- ۴- مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم، ۱۳۶۹، دفتر دوم
- ۵- دیوان غزلیات شمس تبریزی، انتشارات جاویدان، چاپ هشتم، ۱۳۶۸، غزل ۲۳۲
- ۶- معارفی از تشیع در مثنوی، قدرت صولتی، ص ۲۶۱
- ۷- همان کتاب، همان صفحه
- ۸- مثنوی معنوی، شرح کریم زمانی، دفتر ششم، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۸، ص ۲۶۴
- ۹- معارفی از تشیع در مثنوی، قدرت صولتی، ص ۲۶۷
- ۱۰- چشمی که از وصال حضرت معشوق شادمان نباشد، کور و نابینا باشد بهتر است.
- ۱۱- اشک چشم او نیز مانند چشم دل او صاف و زلال است، چشمی که انوار تجلیات الهی را ندیده، کی ممکن است که چشم نامیده شود